

■ آخرین تلاش‌ها برای احیای حکومت اردلان در پایان دوره

قاجار و اوایل پهلوی

فریده حیدری | علی رضا علی صوفی | سیروس محبی

■ چکیده

هدف: هدف این پژوهش بررسی اقدامات و تلاش‌های عباس‌خان سردار رشید اردلان، آخرین بازمانده اردلان، برای احیای حکومت اردلان در اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی است.

روش/ رویکرد پژوهش: این مقاله، با روش توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای و اسناد این دوره انجام شده است. در پایان نیز پس از ارزیابی داده‌های تاریخی و تجزیه و تحلیل آنها، به استنتاج پرداخته شده است.

یافته‌ها و نتیجه‌گیری: بعد از سقوط حکومت محلی (امارت) اردلان‌ها، در زمان ناصرالدین‌شاه، حکومت کردستان، دوره‌ای از هرج و مرج و بی‌نظمی را آغاز کرد. عباس‌خان، سردار رشید اردلان، از جمله افرادی بود که در شاخه اردلان‌های روانسر و جوانرود در استمرار شاخه اردلان‌های این منطقه به سر می‌برد. اوضاع آشفته کردستان و عدم تسلط حکمرانان سنج در منطقه و حضور جریان‌هایی مانند سالارالدوله، سبب شد تا عباس‌خان، بخواهد در رأس حکومت کردستان قرار گیرد و حکومت اردلان‌ها را احیا کند. عدم شناخت و برقراری روابط صحیح با ایلات و طوایف منطقه و عدم به‌کارگیری درست نیروهای بالقوه سواران مسلح ایلات، ظهور اندیشه ایجاد نظم مرکزی و پایان دادن به قدرت ایلات توسط رضاخان، آغازی بر سقوط سردار رشید اردلان شد و دورانی طولانی از جنگ، فرار، و در نهایت تسلیم و تبعید و مرگ دور از کردستان را برای او در پی داشت.

کلیدواژه‌ها

اردلان/ پهلوی اول/ سیاست عشایری/ عباس‌خان سردار رشید/ کردستان

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: سال بیستم و چهارم، دفتر چهارم، (زمستان ۱۳۹۳) ۶، ۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۰ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۱۱

آخرین تلاش‌ها برای احیای حکومت اردلان در پایان دوره قاجار و اوایل پهلوی

فریده حیدری^۱ | علی‌رضا علی صوفی^۲ | سیروس محبی^۳

مقدمه

امیران امارت‌نشین اردلان در تاریخ ایران، سابقه‌ای طولانی در همراهی حکومت‌های ایرانی داشته‌اند که از جمله به خدمت صادقانه آنها به شاهان صفوی و قاجار می‌توان اشاره کرد. گاهی اوقات شرایطی پیش می‌آمد که می‌توانستند به قدرت برسند و زمام حکومت مرکزی را به دست گیرند. در زمان تشکیل حکومت قاجار، خسروخان توانایی به دست گرفتن قدرت مرکزی را داشت اما به امارت اردلان اکتفا کرد و به همکاری با آقامحمدخان قاجار پرداخت. اردلان‌ها در دوره قاجار، دوران متفاوت‌تری را با حکومت مرکزی ایران در پیش گرفتند. امان‌الله‌خان، والی بزرگ، با اتخاذ شیوه ازدواج با خاندان سلطنتی قاجار و ادامه این روند در دوره حکومت پسرش، خسروخان ناکام، دایره روابط با قاجارها را گسترش داد و شبکه‌ای از روابط و مناسک و رفتارهای سلطنتی را نیز در امارت اردلان نشین ایجاد نمود. گسترش و امتداد قدرت اردلان‌ها بر نواحی و ایلات منطقه در دوره امان‌الله‌خان سبب شد تا یکبار دیگر طوایف جاف و هورامان تحت سیطره مستقیم اردلان‌ها درآیند و شاخه حکومت اردلان‌ها در روانسر و جوانرود ایجاد گردد.

در دوره ناصرالدین‌شاه، اعزام شاهزاده فرهادمیرزا معتمدالدوله به کردستان، موجب سقوط حکومت اردلان‌ها شد. طوایف و از جمله هورامانی‌ها در دیر زمان قدرت حکمرانان سنندج را پذیرفتند، اما مسلم بود که عمر امارت اردلان پایان یافته و این امر توسط اردلان‌های کردستان پذیرفته شده بود؛ اگرچه اردلان‌های جوانرود دیرتر آن را پذیرفتند.

۱. کارشناس ارشد تاریخ و دبیر آموزش و پرورش شهرستان کامیاران، کامیاران، ایران (نویسنده مسئول)

faride6.heidari@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور
ar.soufi@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران

Dr.sirosuemohebi@yahoo.com



زیرا در این دوره زمانی، قطب مخالفان مشروطه در غرب کشور به سرکردگی سالارالدوله، و تشکیل اتحادیه‌های ایلی برای شرکت در جنگ جهانی اول که به صورت اتحادیه‌های ضد روسی به وجود آمده بود. این امر سبب شد تا در کردستان هرج و مرجی ایجاد شود که تمام ایلات، به خصوص آنهایی که به نحوی دارای قدرت بودند، بخواهند قلمرو قدرت و نفوذ خود را گسترش دهند. در این میان، عباس خان سردار رشید اردلان، از جمله افرادی بود که برای نیل به این مهم به اقدامات درخور توجهی دست زد که مشخص نیست این اقدامات با هدف احیای اردلان‌ها بود یا فقط مبارزه‌ای برای خودنمایی و افزایش قدرت محلی محسوب می‌شد. در این پژوهش برآنیم به پرسش اصلی زیر پاسخ دهیم:

عباس خان سردار رشید اردلان برای احیای خاندان اردلان به چه اقدامات و مبارزاتی دست زد؟

و در همین زمینه به پرسش‌های فرعی دیگری پاسخ دهیم:

۱. آیا اوضاع آشفته کردستان در پیدایش افکار سردار رشید اردلان برای احیای اردلان‌ها تأثیر داشته یا اقدامات سردار رشید در ادامه این ناامنی‌ها تأثیر گذار بوده است؟
۲. آیا سردار رشید اردلان برای احیای خاندانش دارای برنامه و طرح منسجمی بود؟

سردار رشید اردلان

عباس خان بن علی خان بن محمد صادق خان بن امان الله خان، والی اردلان، ملقب به سردار رشید، در تاریخ معاصر کردستان چهره‌ای ناشناخته نیست. جوانی جویای نام، در عین شجاعت و توانایی در پی اعاده قدرت دوباره خاندانش، اردلان‌ها، بود. لقب سردار رشید را سالارالدوله به او داد. اگرچه در این زمان بازار اعطای القاب و عناوین بسیار گرم بود، اما لقب رشادت را در جنگ‌هایی که شرکت کرد، به حق به او داده‌اند. رشادت او در جنگ‌های سالارالدوله، و در جنگ با قوای روسیه، و نیز رشادت او در سرکوبی مندومی‌ها و گلباغی‌ها را نمی‌توان از صفحه تاریخ پاک کرد. رزم‌ها و بلندآوازی‌های او در این دوران با وقایع مهمی همراه بود که گاه او را یک طغیانگر معرفی می‌کرد، مانند همراهی‌اش با سالارالدوله و جنگ با قوای روسی که خواسته حکومت مرکزی نبود و برعکس مورد حمایت ملیون و دولت موقت ملی در کرمانشاه بود (نقطه‌ای که باب آشنایی سردار را با آیت الله مدرس باز کرد) و گاه او را مورد تأیید و حمایت حکومت مرکزی می‌ساخت، مانند اقداماتش در برقراری نظم و سرکوب گلباغی‌ها و مندومی‌ها که بیشترین شهرت را برای شریف‌الدوله حکمران کردستان به همراه آورد. اما آنچه که در منابع از سردار رشید یاد می‌شود و اسناد این دوره هم بیانگر شرایط پیش آمده است، موجی از نارضایتی عمومی از وی است از بزرگان

سنندج گرفته تا ایلات و عشایر روانسر، جوانرود، هورامان و سنجابی.

سردار رشید، از دید حکومت مرکزی، شخصی آشوبگر بود که باید سرکوب می‌شد. این مسئله را باید ناشی از هم‌عصر بودن مبارزات چند ساله‌اش در کردستان جنوبی با تلاش‌های استقلال‌طلبانه دوازده ساله سمیتقو در کردستان شمالی دانست. در این مقاله وقایع و اقدامات و علت شهرت عباس‌خان سردار رشید اردلان، آخرین تلاش اردلان‌ها در منطقه برای اعاده قدرت از دست‌رفته آنها و سیاست‌های رضاخان در دوره قبل از پادشاهی و کاربرد ارتش در این موقعیت و واقعی بودن یا نبودن تمایلات استقلال‌طلبانه او مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

عباس‌خان سردار رشید، از نوادگان شعبه‌ای از اردلان‌هاست که در جوانرود و روانسر حکومت را در دست داشتند. اما علت حضور این شعبه را در روانسر می‌توان در دوره امان‌الله‌خان اردلان باز جست. دوره‌ای که به دنبال اعاده قدرت یا بهتر است بگوییم افزایش قدرت بود. او، با تحت سلطه گرفتن دوباره جوانرود و روانسر شاخه‌ای از حکومت اردلان را در آنجا مستقر ساخت که عمرش بیشتر از اردلان‌های سنندج بود و همین عامل عباس‌خان سردار رشید را به‌عنوان آخرین تلاش برای اعاده دوباره تمام قدرت اردلان‌ها برانگیخت. اما اقداماتش به انقراض قدرت اردلان‌های روانسر سرعت بخشید.

حکومت اردلان‌های جوانرود و روانسر موجب شد تا تعاملات و تقابلاتی با ایلات منطقه، به‌خصوص ایل جاف و شعبه‌هایش نظیر رستم‌بیگی، ولدبیگی، و قبادی ایجاد شود. این مسئله، در عین حال که با ایجاد ازواج‌های اردلان با جاف‌ها همراه شد، نتوانست دلیل ثابتی در همراهی همیشگی و حمایت آنها از اردلان‌های منطقه قلمداد شود؛ چراکه «اشتقاق والی بزرگ^۱ و فرزندش خسروخان اردلان و سایر خوانین اردلان در این منطقه، در تملک اراضی و تصرف عدوانی املاک و عشایر منجر شد تا جوانرود و ایل جاف از تعرضات به دور نباشد» (سلطانی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱).

در کل، می‌توان گفت که ورود اردلان‌ها به عرصه حکومت جوانرود و ایل جاف از بدو ورود تا اواخر حکومت سردار رشید اردلان، همراه با تقابلات و تعاملاتی بوده است که در عرصه سیاسی تلاش و رقابتی بسیار نزدیک را میان بیگ‌زاده‌های طوایف و حکمرانان ایجاد کرد و البته وزنه قدرت هرگز نتوانست به‌حالت تعادل و تساوی برسد (به‌غیر از دوران حکومت کوتاه مظفرالسلطنه). چنانچه در زمان محمدصادق‌خان اردلان و در اوایل دوره حکومت شرف‌الملک، به‌نفع اردلان‌ها؛ و در اواخر حکومتش، به‌نفع حبیب‌الله‌بیگ باباجانی و اتحادیه جاف بود. البته، به‌نظر می‌رسد که این وزنه در زمان سردار رشید دوباره به نفع اردلان‌ها حرکت کرد؛ اما همکاری طوایف جاف با حکومت مرکزی وقت، در برکناری او از منطقه، نشان‌دهنده عدم تمایل و ناراضی‌تانی آنان در همراهی و همکاری با

۱. امان‌الله‌خان اردلان

سردار رشید است (حیدری و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۱).
باتوجه به آنچه ارائه شد، در هر جای این مطلب از همراهان سردار رشید صحبت می‌شود، منظور اردلان‌زاده‌های روانسر و به‌خصوص طوایف ایل جاف است که در عین همراهی با او، دشمن‌های خانگی سردار هم قلمداد می‌شدند.

شروع مبارزات سردار رشید

برای پی بردن به فعالیت‌های سردار رشید در جهت احیای اردلان‌ها این فعالیت‌ها دسته‌بندی می‌گردد.

براساس آنچه که در تاریخ مردوخ از اعمال سردار رشید مشاهده می‌شود باید برای وی قائل به مراحل بود:

۱. اثبات لیاقت و توانمندی‌هایش به خاندان اردلان در جوانرود (منظور برادرش مظفرالسلطنه است که نخستین رقیب او به حساب می‌آید)؛
۲. اثبات لیاقت و توانایی جنگجویی خود و مهم‌تر از همه قدرت رهبری بر سواره جاف، به‌عنوان یک نیروی رزمی توانمند است که در همراهی با سالارالدوله و در جنگ نوبران و بعد از آن در استقرار مجدد سالارالدوله در کرمانشاه و آزاد کردن کرمانشاه از نیروهای یارمحمدخان به نقش آنان به‌خوبی می‌توان پی برد.
۳. اثبات لیاقت، شجاعت، و حرص او در کسب قدرت بیشتر در حیطة قدرت عشایری در کرمانشاه و کردستان که از جمله به گرفتن انتقام مرگ شرف‌الملک از اعظم‌الدوله حاکم کرمانشاه، روابطش با سردار مقتدر سنجابی، تلاش‌های وی برای ایجاد نفاق بین سران ایل جاف، و از بین بردن چهره‌های پرنفوذ ایلی همچون محمدتقی بیگ باباجانی می‌توان اشاره کرد.
۴. تلاش برای یافتن جایگاهی محکم در برابر قدرت‌های خارجی حاضر در منطقه که وی با چنگ زدن به قدرت بیشتر و یافتن حامیان خارجی به‌عنوان ضامن قدرت بر سایر ایلات منطقه غرب در تلاش بود که از جمله به سیاست‌های ضد و نقیض وی با عثمانی‌ها، آلمانی‌ها، روس‌ها، و انگلیسی‌ها می‌توان اشاره کرد که گاه در برابرشان و گاه در کنارشان بود.
۵. تلاش برای اجرای اقداماتی که با استفاده از آن بتوان حکومت مرکزی را به تلاش سردار برای استقرار نظم و امنیت، بعد از بی‌نظمی‌های همزمان با جنگ جهانی اول در منطقه و بعد از آن، دلخوش کرد. این اقدامات سبب شد تا وی چهره‌ای محرز برای کسب مقام حکمرانی در سنندج شناخته شود.



۶. وی در احیای قدرت اردلان‌ها ناکام ماند و قدرت اردلان‌زاده‌های جوانرود را نیز به نسبت گذشته محدودتر ساخت.

در تمامی این مراحل می‌توان به حرص و ولع سردار رشید برای کسب قدرت پی برد که در حیطه قدرت خانوادگی با کشتن برادرش حسین‌خان مظفرالسلطنه و احراز مقام والی‌گری در شالی‌آباد، به‌عنوان قدرت برتر شناخته شد. او، همچنین، با تصرف املاک ورثه شرف‌الملک سعی در تثبیت قدرتش داشت که هم یک منبع مالی بود و هم به‌عنوان قدرت بلامعارضی شناخته می‌شد که تنها اقدام در برابر وی عرض شکایات ورثه شرف‌الملک به افراد متنفذ محلی و کشوری و لشکری بود. تمینات سردار در کسب قدرت بیشتر را در واکنش سران طوایف و ایلات منطقه، و اعیان و بزرگان سنندج و کرمانشاه در تظلم‌خواهی‌ها و شکایاتشان از سردار و همچنین اعلام رضایت از اسارت سردار رشید در مراحل چندگانه به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد.

آغاز تلاش‌های سردار رشید اردلان همزمان با تکاپوهای سالارالدوله در منطقه است. اعطای لقب سردار رشید نیز در زمانی صورت گرفت که عباس‌خان از عهده مأموریتش، یعنی جذب و ترغیب والی پشتکوه و داوودخان کلهر به‌خوبی برآمد و با قرآن مهمور به مهر والی و داوودخان بازگشت (سلطانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۴۲).

اقدام سردار در مراحل اولیه، در نوبران، به همراهی ایلات جاف منجر شد. همچنین، در سایر مراحل، اقدامات وی، با دستور آیت‌الله مردوخ در بسیج کردن عشایر جاف جوانرود، برای همراهی با سالارالدوله مؤثر بود. در تاریخ مردوخ بیان شده است که خود سالارالدوله هم به نامه‌ها و تلگراف‌هایی که برای محمدعلی‌شاه می‌فرستد از پشت گرمی‌اش به ۶۰۰۰ سواره جاف و هورامان اشاره می‌کند، اما خصلت ترس و فرار مکرر سالارالدوله از صحنه‌های جنگ موجب شد تا سردار و زیردستانش به‌خصوص سواره جاف از او دوری گزینند. بی‌اعتنایی سردار رشید به سالارالدوله از نامه‌ای مربوط به آخرین تلاش‌های سالارالدوله به خوبی هویدا است، که در آن از عذرتراشی‌های سردار در عدم همراهی با او شکایت کرده و از او می‌خواهد تا فوری به سنندج بیاید و اگر دیر اقدام کند هزینه اردو بر دوش خودش است و در جمله‌ای خاطر نشان می‌سازد که «کردستان شناس شده‌ایم» یعنی به شناخت درستی از افراد نائل شده‌ایم که در نهایت با ترساندن سردار از عاقبت پادشاهی خودش [سالارالدوله] مصلحت او را در اطاعت می‌داند (سلطانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۴۳).

کناره‌گیری سردار از همراهی با سالارالدوله، متأثر از پیشامد جنگ جهانی اول و تأثیر آن بر منطقه بود. سردار رشید، با وجود اختلافاتی که با سایر ایلات به‌خصوص ایل سنجابی داشت؛ با در اختیار قرار دادن افراد سواره‌اش به مبارزان ملی در برابر نیروهای روسیه،



نقش چشمگیری در شکست قوای روسیه در منطقه ایفا کرد. «با تشکیل نیرویی متشکل از عشایر روانسر و جوانرود و گشکی و رمشتی به فرماندهی سردار رشید و سنجرخان و تعدادی از مجاهدان ایرانی به فرماندهی کسانی چون میرزا غفارخان زنوزی، همراه با چند واحد از ژاندارم های ایرانی که به مهاجرت پیوسته بودند، تحت سرپرستی شونمان، کنسول آلمان، در کرمانشاه و چند واحد از قوای عثمانی به فرماندهی محی الدین بیگ، در اوایل محرم، در کامیاران بر نیروهای مامانوف هجوم آورده و آنها را در هم شکستند؛ در نتیجه، قوای روسیه با برجای گذاشتن تلفات و بخشی از تسلیحات و مهمات خود، سنندج را به سوی گروس و زنجان ترک گفت» (بیات، ۱۳۷۱، ص ۲۱). «با رانده شدن ارتش روسیه و حضور نمایندگان دولت آلمان و عثمانی در سنندج، سردار رشید شهر را تصرف کرد و در دارالحکومه مستقر شد. اعیان سنندج، که با حکمرانی سردار مخالف بودند، زمینه حکومت حاج ابوالحسن خان فخرالملک اردلان را فراهم و در ماه جمادی الثانیه او را وارد شهر سنندج کردند» (سلطانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۴۶).

تلاش روس ها برای دور کردن طوایف جاف از سردار رشید، به فرماندهی باراتوف، باعث شد تا در جنگی دیگر سردار رشید نیروهای روسی را به شدت شکست دهد و پیروزمندانه به مقر حکمرانی سنندج بازگردد. اما انعطاف و تغییر رویه سردار در همراهی با روس ها برای فراری دادن آنها از دیوار بسته سنندج، که به نوعی توسط مخالفان محاصره شده بود، باعث شد برای رساندن روس هایی که کشورشان درگیر انقلاب ۱۹۱۷ شده بود به حذف و شکستن این دیوار در گروس و مناطق شمالی کردستان بپردازد. البته، سپر بلا شدن سواره جاف، با تمایل قلبی سردار به تنهایی محقق نگشت؛ بلکه به دستور آیت الله مردوخ صورت گرفت.

عللی که منجر شد تا سردار، گلباغی ها را سرکوب کند، علاوه بر مزاحمت آنها در خروج قوای روس، عدم پرداخت مالیات و انحراف اذهان عمومی به مسئله ای دیگر غیر از مسئله روس بود، که البته به دست آوردن «وجهه منبع درآمدی برای سواره جاف در آن سال ناصواب و قحطی را از دلایل عمده این جنگ می توان قلمداد کرد» (سلطانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۴۸). اوضاع نابه سامان ایل جاف و مردم از پیشامد قحطی در این دوران را میرزا ئه - حمدداوآشی، شاعر ایل جاف، به خوبی ترسیم می کند:

«نرخ پاره ی ئه و، وه ختم له بیره گه ندموشان مه دا، یه ک من یه ک لیره
(قیمت پول را بر آن زمان به یاد دارم که یک من گندم را یک لیره می فروختند)
مه مردم مه وردن، چون وه حشی عه له ف رای عیلاج نه وی، وه سووی و سه له ف
(مردم همانند حیوانات علف می خوردند و این مسئله چاره ای را برای تمام اقشار باقی



نگداشت)

پدر لوقمه‌ی نان، له‌ده‌ست خه‌له‌ف مه‌سهند و مه‌شیان، هه‌ردوو وه ته‌له‌ف
(پدر لقمه را از دهان فرزند می‌گرفت، لقمه را می‌گرفت و می‌خورد اما هر دو باهم
تلف می‌شدند)

گندم بی‌وه سیر، نان بی‌وه مسقال خورماشان مه‌دا، وه سه روه گال
(گندم را به‌صورت سیری می‌فروختند و نان را با وزن مثقال و خرما را با گال تعویض
می‌کردند)» (داوآشی، ۱۳۸۹، صص ۵۶۸-۵۶۹).

این قحطی و مشکلات آن می‌توانست انگیزه‌خوبی برای دست‌اندازی سواره جاف
بر ایلات گلباغی و مندومی باشد. هرچند با باز شدن راه خروج روس‌ها و اطمینان از
عقب‌نشینی بی‌دردرسر واحدهایشان با سرداررشید وارد مذاکره شده و او را در حکمرانی
کردستان منصوب کردند و ظاهراً دولت مرکزی نیز در این ایام حکومت او را به‌نوعی به
رسمیت پذیرفته بود؛ زیرا برخی جراید، چون روزنامه نیمه‌رسمی ایران، در گزارش‌های
خود از کردستان از «سرداررشیدحکمران و اقداماتی که برای سرکوب اشرار اورامان و
تأمین سران گلباغی و مندومی مبذول داشته است» سخن گفته‌اند (بیات، ۱۳۷۱، ص ۲۲).

اقدام سرداررشید در اردوی غیبی سوره‌علیه گلباغی‌ها و مندومی موجب شد تا
«محاسب مالیه سنندج با سردار رشید همراه شده و سعی کنند مالیات معوقه گلباغی‌ها و
مندومی‌ها گرفته شود که با بحث‌هایی که بین عشایر و محاسبان مالیاتی صورت می‌گیرد
با مصالحه میزان مالیات، که در ابتدا هفده هزار تومان بود به ده هزار و بعد به هشت هزار
تومان کاهش یافت و جعفرسلطان به نمایندگی اردو و صمصام‌لشکرگلباغی از طرف
عشایر مطابق مقررات ذیل، کار را به مصالحه گذرانیدند و به قید قسم مکرر اطمینان دادند
که مالیات معوقه پرداخت شود و حکمران سرداررشید از اعمال گذشته آنها صرف‌نظر کند
به شرط اینکه در دوره حکمرانی سرداررشید شرارت ننمایند و اردوی دولتی مزاحم دهات
تحت تصرف گلباغی‌ها نشود» (ساکما، ۷۱۰۰-۲۴۰).

به این ترتیب، سرداررشید توانست به‌نحوی رضایت حکومت را با توانایی‌اش در جلب
مالیات معوقه گلباغی‌ها، تأمین کند. وقایع مرکز در انتقال قدرت و برسرکار آمدن دولت
وثوق‌الدوله، سبب تقویت و تأیید رسمی سرداررشید شد که البته با ورود شریف‌الدوله به
کردستان، تلاش او برای استفاده از سرداررشید در برقراری آرامش موجب شد که طوایف
گلباغی و مندومی و شیخ اسماعیلی - که نماد بی‌نظمی و هرج و مرج در کردستان بودند -
سرکوب شوند. البته، بعد خود سرداررشید نیز از گردونه قدرت حذف شد. این اقدام
شریف‌الدوله با اجرای نقشه‌اش مبنی بر کشاندن سرداررشید به سنندج، به بهانه اعطای

حکومت کردستان و ضمائ آن از قبیل حمایل و شمشیر مرصع، عملی شد. وی، سردار را زندانی و به تهران منتقل کرد. غرور سردار رشید و هرج و مرج‌هایی که در منطقه ایجاد کرده بود، سبب شد طیف وسیعی از بزرگان، خوانین، و افراد نزدیک به او از این وضعیت خوشحال باشند و هیچ اقدامی در کمک به او انجام ندهند. البته، خودسری‌های سردار رشید نیز بی‌تأثیر نبود، به‌صورتی که در تلگرافی از عباس میرزا سالار لشکر به وثوق‌الدوله در تهران، اشاره می‌شود که سردار رشید «با انگاشتن کردستان بعنوان ارثیه‌اش، کلیه ی طرق و راه‌ها را مغشوش می‌نماید» (سلطانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۴۹). تلگراف‌ها و نامه‌های مأموران مالیاتی در سنندج به مرکز می‌تواند انعکاس‌دهنده رفتارهای سردار و مشکلات کردستان باشد.

در یکی از این اسناد، ضمن توصیف قحطی و گرانی در کردستان آمده: «کاری از سردار رشید جوان ساخته نیست که ضدیت افراد و ایلات منطقه با او مشکلات را بیشتر کرده است...» (ساکما، ۷۱۰۰-۲۴۰) و در سند دیگری هم عنوان می‌شود: «به‌علت بازگشت سردار رشید از سنندج به جوانرود به‌مدت ۴ ماه و ناتوانی معاون او علاءالسلطان در برقراری امنیت، مشکلات منطقه زیاد شده است» (ساکما، ۷۱۰۰-۲۴۰). آنچه در این اسنادها دیده می‌شود تأثیر سردار رشید بر شدت یافتن بی‌نظمی و ناامنی‌هاست؛ اگرچه خواستار حکمرانی بر کردستان است، اما با بازگشت به جوانرود، غیبت، جوان بودنش و مهم‌تر از همه «رقابت عشایری که موجب می‌شود از او تمکینی نداشته باشند، سبب شده که هرکس فی حد ذاته شروع به شرارت نموده، اعیان هم در دهات خود استعدادی جمع کرده صریحاً با حضور حکومت اظهار می‌دارند چون دولت در فکر استقرار انتظام امنیت نیست ما هم مالیات خود را نمی‌دهیم» (ساکما، ۷۱۰۰-۲۴۰).

این وقایع، و دسیسه شریف‌الدوله، سبب شد تا سردار رشید اردلان به زندانی در تهران فرستاده شود و سرانجام، با بر سرکار آمدن حکومت کودتا در دوره سید ضیاءالدین طباطبایی با وساطت اسمارت (نماینده انگلستان) و تقاضای مظفر مبنی بر همکاری او و سردار در از بین بردن اشرا در کردستان حکم آزادی او امضا شد. از مهم‌ترین عوامل مؤثر در نارضایتی از سردار رشید، مسئله اختلاف عمده او با سران ایلات دیگر و تناقض‌های او در رفتار با ایلات بود. این دشمنی زمانی که در یک صف بر علیه روس‌ها می‌جنگیدند و با کشته شدن حاجی‌آغا کمانگر، رئیس ایل کمانگر در کامیاران و از مشاوران و دوستان و متحدان اصلی سردار رشید تشدید شد. در این زمان، بعد از شکست مامانوف و سربازانش، سردار رشید، به سردار مقتدر و سوارانش، اجازه ورود به سنندج و دارالحکومه را نداد. البته، این دشمنی سبب شد تا رضاخان از آن استفاده کند و زمانی که سردار مقتدر به زندان افتاد، او را برای حذف سردار رشید از جریان قدرت محلی، به منطقه اعزام کرد. اما

ریاست قاسم‌خان سردار ناصر، برادر بزرگ؛ و حسین‌خان سالارظفر، برادر کوچکش؛ بر ایل سنجابی، که هر دو با سردار رشید همدست شده بودند؛ موجب ناامیدی سردار مقتدر از به‌کار بردن قدرت ایل سنجابی بر علیه سردار رشید شد و به ناچار از در دوستی با او وارد شد. علی‌اکبر خان سنجابی، نقشه دشمنی سردار رشید با جعفر سلطان هورامی را اجرا کرد تا صفا و صمیمیت آنها را به تیرگی و دشمنی مبدل سازد که عاقبت با لشکرکشی سردار رشید به لهن و شکست او از جعفر سلطان همراه شد (سلطانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶۰).

تیرگی روابط سردار رشید فقط با دوستان قدیمی او یعنی خوانین خلاصه نمی‌شد؛ بلکه تیرگی روابطش با آیت‌الله مردوخ هم زمینه را برای ایجاد یک ائتلاف بزرگ ایلی و دولتی متشکل از خوانین و سران ایلات با حمایت‌های امیراحمدی در منطقه و به دستور رضاخان فراهم آورد. اعیان، بزرگان و حتی مردوخ هم با آنها همراه شدند، به نحوی که مردوخ از رضاخان دستور یافت التزامنامه‌ای از عشایر منطقه تهیه کند و در آن سوگند یاد کنند در هیچ مرحله‌ای از سردار رشید حمایت نکرده و او را در هیچ زمینه‌ای کمک نخواهند کرد. با تهیه این التزامنامه از ایلات رزاق، اورمان، و دزلی، اتحادیه‌ای قوی بر علیه سردار رشید شکل گرفت. سیاست رضاخان، استفاده از عشایر و ایلات بر علیه یکدیگر بود. این سیاست رضاخان به علت ضعف ساختار ارتش در منطقه انتخاب و اجرا شد، اگرچه «تشکیلات جدید ارتش و جنگ کردستان در کرمانشاه و بروجرد تشکیل یافته بود اما هنوز ضعیف بود» (یکرنگیان، ۱۳۸۳، ص ۳۳۹).

این ائتلاف ایلی بر علیه سردار رشید را آیت‌الله مردوخ با دادن قول مساعد به سران و خوانین منطقه شکل داد. عنایت‌الله بیگ از طرف امیراحمدی به میان طوایف رفت و وکیل جانورود را با قول اعطای مناطق بازان، زلان، میرکی، و قبادی؛ جعفر سلطان را با قول اعطای مناطق دزلی، قله‌گه، گرشخانی و رزاق، هورامان تخت، و تمام مریوان حاضر به خدمت کرد و آنها را هر کدام به یک خیال خام دلخوش کرد:

«سهر به ست که رد» «ئه میر، هر ریه ک وه حالی هه ریه ک وه خه یال به هری مه حالی» (داواشی، ۱۳۸۹، ص ۵۸۷).

مهم‌ترین جنگ‌های سردار رشید با این ائتلاف ایلی، که با دولت همکار شده بودند در دو مرحله در سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ش. روی داد. در جنگ اول که در اوایل فرودین ۱۳۰۲ روی داد، سرهنگ احمد منصور، فرمانده هنگ کردستان، از سنندج، و امیراحمدی با فوج منصور و قسمتی از واحد سوار ارامنه، به فرماندهی سرهنگ کیگو (گریگور) از طریق کرمانشاه، و عباس قبادیان (امیر مخصوص) با ایل کلهر و گوران، و سردار اکرم با عشایر ولدیگی جانورودی و لهنی و رزاقی همگی به سمت «روان سر» [روانسر] حرکت کردند.

پس از چند درگیری و زد و خورد شدید، سردار رشید که شش هزار تفنگچی داشت شکست خورد و نیروهایش پراکنده شدند و خودش به مرز ترکیه گریخت. سرهنگ کیگو به او تأمین داد و او را به پایتخت منتقل کرد. وی، در تهران مورد عفو سردار سپه قرار گرفت و به صورت تحت‌نظر درآمد (یک‌رنگیان، ۱۳۸۳، ص ۳۳۹). به نظر می‌رسد «دولت از اتفاق نامه کلیه رؤسای کلهر، گوران، اورمان تخت و لهن، و جوانرود ولدببگی و امضای عمومی آنها آسوده‌خاطر گشته و به حتم می‌داند که این ایلات مطیع دولت هستند، و قدرت این ائتلاف چنان است که مأموران محلی از دولت و مرکز می‌خواهند که با وجود این اتفاق نامه نه تنها می‌توان سردار رشید بلکه از «خیالات فاسده سایر نقاط کردستان جلوگیری نماید» (استادوخ، سال ۱۳۰۱ - کارتن ۴۷، پرونده ۱۱ - صفحه ۵۵ تاریخ به سند ۹ حوت ۱۳۰۱). سردار رشید با استفاده از غوغای جمهوریت در تهران فرار کرد و به منطقه بازگشت. او که به خوبی از سیاست‌های رضاخان برای رسیدن به تاج و تخت و نحوه استفاده از عشایر برای ایجاد تحریک و دشمنی آگاه شده بود، برای اتمام حجت در نامه‌های جداگانه به سران ایلات و عشایر اخطار کرد و خواستار قبول موقعیت قدیمی خویش و التزام عشایر به خود شد. زمانی که سردار به فکر تطمیع و راضی کردن سران ایلات برای جنگ و مقابله با نیروهای دولتی بود، امیر احمدی یکبار دیگر به دستور رضاخان مأمور شد تا این بار با التزام مجدد عشایر منطقه، امکانات جنگ را فراهم و با همراهی آنان با خیالی آسوده برای حذف سردار رشید اقدام کند. این جنگ در اردیبهشت ۱۳۰۳ به دستور امیر لشکر غرب و به اتفاق جمعی از عشایر صورت گرفت. آنان مجدداً «روان سر را محاصره کند» (یک‌رنگیان، ۱۳۸۳، ص ۳۳۹).

سردار رشید، بعد از این واقعه و شکست، سختی‌های زیادی را متحمل شد. هر چند که در «هلاله زرد»، مقاومت‌های زیادی را از خود نشان داد و دلاورانه جنگید. اما در نهایت، با پناه بردن به بیگزاده‌های هورامان^۱ مدتی را در آنجا گذراند و بعد، از طریق راه سنجابی به نزد والی پشتکوه رفت. در آنجا، والی، با فرستادن او به عراق حمایت خود را اعلام کرد. سردار رشید، نزد شیخ محمود برزنجی در عراق رفت و، تقاضای کمک و احیای مجدد نیرو برای پس گرفتن منطقه‌اش را کرد. اما به علت وجود اختلافات شیخ محمود با انگلیسی‌ها، وی نتوانست به سردار رشید کمک نماید. سردار، این بار، نزد شیخ خزعل رفت و به دلیل ناامیدی تصمیم گرفت به کربلا برود و با شخص رضاخان که در کربلا حضور داشت دیدار کند و سعی کند رضایت او را به دست آورد. سردار، با سپردن خود به قضا و قدر عازم نجف شد. رضاخان به شرط اینکه او خود را به نیروهای نظامی معرفی کند و برطبق میل رضاخان دست از کشت و کشتار بردارد به او تأمین جانی داد:

وات : ته‌ئمین گیانی، مه‌ده رووم وه حهق به حهق خودای، به رحهق موتلهق

۱. آن دسته که صورت التزام‌نامه را امضا نکرده بودند.

به وشهرت حازربی، به رهزای «ره زا» دی دهست کوتا کهیت، له کوشت و قهزا
وه لی مه بوویت، زوو بهی پهی «تاران» دور گیره چهنی، گروی به د کاران
(داواشی، ۱۳۸۹، ص ۶۲۹).

سرداررشید با بازگشت به منطقه و وساطت شیخ‌علی‌حسام‌الدین در ۱۳۴۲ق به
سندج رفت. مظفرخان سردار «انتصار» [انتصار] والی سندج سرداررشید را به تهران فرستاد
(سجادی، ۱۳۷۹، ص ۸۷). رفتن این بار سرداررشید به تهران، دیگر بازگشتی نداشت. سردار و
همراهانش، از جمله میرزااحمدداواشی، چند روزی را در خانه‌ای تحت نظر بودند. با پادشاهی
رضاشاه اوضاع تغییر کرد و با زندانی شدنش برای همیشه در تهران باقی ماند. انعکاس خبر
دستگیری سرداررشید در جراید به‌خوبی مشهود است؛ از جمله مجله هفتگی نظامی قشون،
برکناری و براندازی سرداررشید را ممکن نمی‌داند، مگر اینکه «دست یک نفر از آستین یگانه
رب‌النوع انتظام آقای سردار سپه وزیر جنگ برون آماده، اردوی منظمی از نظام و چریک در
فرماندهی امارت لشکر غرب برای واژگون کردن آشیانه فساد اعزام، با فضل الهی و اقدامات
لشکر غرب و زحمات اردوی منصور، صفحه روانسر و جوانرود از لوٹ و جود آن شریر
تطهیر گردید و قدرت دولت در حدود روانسر و جوانرود و عشایر سرحدی تجدید شد...»
(قشون، ۲(۱۵)، ص ۳).

در اسناد مجلس شورای ملی می‌توان به ابراز خوشحالی مردم از دستگیری سردار پی
برد. البته، این اسناد، معرف تمام مردم نیست، اما می‌تواند دلیلی بر وجود مخالفان سرداررشید
در منطقه باشد. رویه خودخواهی و غرور سردار که همیشه به چشم یک والی و یک حاکم
محلی به زیردستانش از جمله خوانین، عشایر و بزرگان طبقات شهری می‌نگریست، از اسباب
شکست او بود: در تلگراف فرقه دمکرات از کرمانشاه به مجلس شورای ملی از لذت امنیت و
آسایشی که لشکر غرب و وزیر جنگ در برقراری آن ایجاد کرده‌اند، کمال تشکر و امتنان ابراز
شده است. در این سند، اقدامات سرداررشید را حاصل «انتریک اجنبی در عشایر متمرده بیان
می‌کند که با این کار این دست کاملاً کوتاه می‌شود» (کمام، d۴-k۵۸-j۲۸-p۲-۳۶,۳۵,۳۴-۰۰۳۴).
بزرگان و متنفذین محلی، مدام تلگراف‌هایی مبنی بر عدم بازگشت سردار به مرکز می‌فرستادند
و خواستار قطع دست کسانی بودند که با آنها ارتباط داشتند (سالارظفر، سردار مقتدر)، به نحوی
که «اگر سرکوب نشوند چندین سرداررشید دیگر به وجود خواهد آمد» (کمام، d۴-k۵۸-
۲۸-j۲-۳۶,۳۵,۳۴-۰۰۳۴). همچنین، از جمله کسانی که از دستگیری سرداررشید و ایجاد امنیت
در منطقه به اظهار خوشحالی پرداخته‌اند جماعت کاتولیک سندج بودند که تشکر خود را مبنی
بر برقراری امنیت ابراز کرده‌اند (قشون، ۲(۱۵)، ص ۴).
سرداررشید کوشید که در تهران حداقل یک مستمری را به دست آورد، اما موفق نشد.

با درخواست کمک مالی او، لایحه‌ای با این نام در مجلس مطرح شد:
ماده واحده: وزارت مالیه مجاز است از اول آذر ماه ۱۳۰۵ لغایت آبان ماه ۱۳۰۸ ماهیانه یکصد تومان به‌عنوان کمک خرج از محل شهریه و مستمری‌ها در وجه آقای عباس‌خان کردستانی بپردازد، کلیه وجوه پرداختی در این مدت تا انقضای سال ۱۳۱۴ از طرف آقای عباس‌خان به دولت مسترد خواهد گردید (لوح فشرده مذاکرات مجلس مذاکرات مجلس، دوره ششم مجلس ملی، جلسه ۸۵، صفحه ۸۵).

با اعلام این لایحه در مجلس جاروجنجال زیادی در بین حاضران جلسه صورت گرفته و تعداد زیادی از مخالفان بر عدم پرداخت این کمک، یا قرض یا مستمری صحبت کردند. در برابر آنها، موافقان این طرح: آیت‌الله مدرس، مفتی نماینده سقز و کردستان قرار می‌گیرند. فیروزآبادی از جمله مخالفانی است که به ایراد نطق پرداخت و سابقه تلخ سرداررشید در قضیه سالارالدوله را دلیلی برای عدم پرداخت مستمری دانست. افشار، نماینده دیگر، عدم اعتبار او در بازپرداخت وجوه را مطرح کرد. در این جلسه، بیشتر نمایندگان، به‌علت سابقه سرداررشید در طغیان سالارالدوله و مشکلاتی که در صفحه‌غرب و جنگ‌ها و خونریزی‌هایی که پیش آمده صحبت کردند. وزیر مالیه نیز در دفاع از طرح مستمری، به مصالح دولت در دور بودن سرداررشید از کردستان اشاره کرد.

مفتی، نماینده کردستان، در دفاع از سرداررشید برای گرفتن مستمری به نکاتی اشاره می‌کند که بسیار قابل توجه است: «... آقایان اگر سرداررشید تقصیری داشته و فقط تقصیرات او عبارت بوده است از طرفیت‌هایی که با یاغیان کردستان داشته است و هیچوقت برعلیه حکومت ملی قیام و اقدامی نکرده است و هیچوقت در سیاست خارجه هم منصوب به تقصیر و قصوری نشده است. سرداررشید کسی بود که خیلی متنفذ و مقتدر بود و همیشه دارای سه هزار سواره و پیاده بوده و همیشه طرف توجه خارجی‌ها بوده و آنها خواسته‌اند او را آلت کنند برای پیشرفت مقاصد خودشان و هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد و نمی‌تواند نسبت بدهند که سرداررشید با یکی از همسایه‌های خارجه، با آن اشخاصی که به خاک کردستان طمع داشته‌اند، با مقصد آنها هیچ اقدامی برداشته است...» (لوح فشرده مذاکرات مجلس مذاکرات مجلس، دوره ششم مجلس ملی، جلسه ۸۵، صفحه ۸۵).

مفتی، در ادامه دفاعش از سرداررشید، به اقدامات مؤثر او در دفع گلباغی‌ها و تأدیه مالیات معوقه و جنگ با قوای روسیه اشاره نمود.

آیت‌الله مدرس نیز عنوان نمود که «هر وقت که بنده قوه داشتم تابع من بوده و به ملت هم خدمت می‌کرد هیچ وقت رفیق خارجه نشد...». مدرس از خدماتش به ملت و دولت یاد می‌کند که «به هرعلتی که دولت او را در تهران نگاه‌داشته است و او را بازداشته از اینکه

سر خانه و ملکش برود یا باید او را بکشد و یا باید خرجی او را بدهد ... معتقدم که دولت باید مخارجش را مجاناً بدهد نه اینکه قرض بدهد» (لوح فشرده مذاکرات مجلس مذاکرات مجلس، دوره ششم مجلس ملی، جلسه ۸۵، صفحه ۸۵). طرح و لایحه و درخواست مشابه سردار رشید، هیچ‌کدام مؤثر واقع نشد و او در تهران با سختی تمام زندگی کرد. «در زندان هم به علت اینکه او یک رئیس بود و با مرئوس‌هایش در یک مکان قرار داشت بسیار ناخرسند بود و وضع او با سایر سران زندانی فرق می‌کرد و او تنها شخصیت از سلسله بنی‌اردلان در زندان رضاخان بود که حتی یک نفر از خانواده‌اش نبودند؛ یا همانند سران طوایف کرد و بختیار و لر که هر کدام حداقل ده نفر از نزدیکان با آنها در زندان قصر بودند تفاوت داشت. در زندان هم... جاسوس‌های زندان بسیار او را تحت نظر داشتند به همین علت کمتر کسی با او تماس می‌گرفت...» (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۸۴).

فرجام سردار رشید با سایر زندانیان قصر قجر متفاوت بود. با تخریب قصر قجر، سایر زندانیان کرد از تهران فرار کردند و به محل زندگیشان بازگشتند؛ اما او منتظر دریافت اجازه حکومت برای بازگشت ماند. شاید می‌خواست با خیال راحت به منطقه برگردد تا به املاکش در روانسر رسیدگی کند. اما این اجازه از طرف حکومت به او داده نشد. ماندن سردار رشید در تهران متأثر از دخالت و نفوذ مالکان و وابستگانش در روانسر و جوانرود بود، چراکه در دوره دوری سردار از منطقه، بیش از ۱۵۰ پارچه آبادی در شادی‌آباد (شالی‌آباد) و روانسر و جوانرود و پاوه به نفع آنها ضبط شده بود؛ به همین دلیل از بازگشت او به منطقه ممانعت می‌کردند. سردار رشید، هیچ‌گاه دست از تلاش نکشید و در نامه‌ای به مصدق از او خواست تا برای بازگشت او اقدامی انجام دهد که مصدق نیز تحت تأثیر قرار گرفت و به وزارتخانه‌های جنگ و کشور نوشت: «... از مجموع تحقیقات و اطلاعات و آنچه از پرونده او مستفاد است این شخص ۳۰ سال قبل مورد سخط [؟] دولت واقع شده بیست سال زندانی^۱ و در سال ۱۳۲۰ رها شده و ۱۰ سال هم است که بلا تکلیف در مرکز در فقر و فاقه می‌گذراند و اجازه عزیمت به وطنش را به او نمی‌دهند و حقیقتاً مایه تأسف است که یک نفر ایرانی به واسطه سوء ظن ۳۰ سال قبل که امروز تمام آن اوضاع و احوال فانی شده است، باز هم بر خلاف عدالت به حال تبعید و نفی بلد باقی بماند...» ولی باز هم وزارت جنگ پاسخ داد: «... امنیت و انتظام منطقه را مختل می‌نماید. از نقطه نظر حفظ انتظامات نمی‌توان چنین اجازه داد» (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۸۴).

بعد از این واقعه نیز هیچ‌گاه به سردار رشید اجازه بازگشت داده نشد. وی در سال ۱۳۴۲ در تهران فوت کرد و گویا در جوار حرم حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

۱. سال‌های زندانی شدن او از ۱۲۰۴-۱۲۳۰ است که ۱۶ سال است نه ۲۰ سال.

نتیجه‌گیری

عباس‌خان سردار رشید اردلان، از جمله افرادی است که در سال‌های پایانی حکومت قاجار و اوایل پهلوی، برای حکومت مرکزی و حکومت کردستان یک «مسئله» و موردی مناقشه برانگیز به حساب می‌آمد. اقدامات او، افعال فردی حریص و تشنه قدرت است که بدون طرح و برنامه برای افزایش نفوذ و بسط قدرت، ابتدا در شالی‌آباد بر علیه بازماندگان اردلان‌های جوانرو؛ و سپس بر علیه ایلات و طوایف همجوار همچون شعبه‌های جاف، و در نهایت سایر ایلات منطقه در کردستان و کرمانشاه اقدام می‌نماید. افعال او این اندیشه را نه تنها برای خود؛ بلکه برای بزرگان و متنفذین محلی و مرکزی به وجود آورد که وی در صدد قدرت‌یابی و استقرار مجدد قدرت اردلان‌هاست. اما این واقعیت برای خود سردار نیز تا قبل از روی کار آمدن شخص پرنفوذی همچون رضاخان میرپنج در مرکز محرز است که شاید بتواند از هرج و مرج پیش آمده در کردستان نهایت استفاده را ببرد. از مباحثات سردار رشید با میرزا احمد داوآشی برمی‌آید که عاقبتی برای تمام عشایر ایران جز تفرقه و نفاق بین خودشان و سرسپردگی نسبت به حکومت مرکزی دیده نمی‌شود. اما این امر علتی بر پایان دادن تلاش‌هایش نبود. سردار رشید به موقعیت مکانی و زمانی منطقه به دلایل زیر اشراف داشت:

۱. قدرت امارت اردلان در دوره ناصرالدین‌شاه پایان پذیرفته بود و به علت سیاست

امتزاج فرهنگی شدیدی که از دوره‌های قبل، به خصوص دوره امان‌الله‌خان، والی بزرگ، با حکومت قاجار فراهم شده بود؛ این امر با واکنش کمی از سوی بازماندگان قدرت حکومت اردلان پذیرفته شد و می‌توان گفت که با کمترین زدو خورد نظامی پذیرفته و مورد قبول واقع شد و تلاش سردار از نظر بزرگان سنندج امری عبث و بیهوده شمرده می‌شد و کمترین همکاری را با وی داشتند.

۲. فاصله زمانی سقوط اردلان‌ها در سنندج، در زمان ناصرالدین‌شاه، تا پیش آمد فتنه سالارالدوله در کردستان، دوره هرج و مرج است و بی‌نظمی پیش آمده مشوق سردار رشید برای تسلط بر بی‌نظمی‌ها می‌شود و فتنه سالارالدوله و دسته‌بندی‌های بعد از آن نیز تشدیدکننده بود. سردار با بی‌برنامگی خود نه تنها مولد و عامل برقراری نظم و امنیت در منطقه نمی‌شود، بلکه سبب ادامه بی‌نظمی‌ها نیز می‌شود.

۳. لازمه ایجاد و استقرار یک قدرت به‌عنوان حکومت محلی و حتی احیای آن، وجود یک سیستم اداری، مالی، و نظامی مشخص است. در جای‌جای مطالبی که درباره اقدامات سردار رشید مطالعه شد، هیچ نشانی از وجود سیستم اداری مشخص که با وجود آن به طرح یک سری فعالیت‌های منظم و مشخص پرداخته شود مشاهده نشد و سیستم نظامی وی بر سواره مسلح ایلاتی قرار داشت که گاه دوستان و گاه دشمنان وی قلمداد می‌شدند. ضعف

ساختار نظامی سردار را می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد. همچنین، سیستم مالی‌ای، که با اتکا بر آن سردار بتواند قدرتش را افزایش دهد نیز قابل مشاهده نیست، به‌نحوی که در تلاش برای به‌دست آوردن اندک مالی، سواره جاف را تا محل زندگی گلباغی‌ها و مندومی‌ها می‌برد که انگیزه تاراج آنان می‌شود و افزایش قدرت مالی سردار نیز فقط با دست‌اندازی بر املاک و اموال سایر افراد نزدیک به وی میسر می‌شود.

۴. از بزرگ‌ترین ضعف‌های سردار رشید در احیای حکومت اردلان‌ها، نبود مشاوران قوی و صمیمی و نزدیک به سردار رشید است؛ زیرا به‌خوبی می‌توان دریافت که سردار به‌علت رشادت و توانمندی در جنگ‌ها و مبارزات می‌توانست با وجود مشاورانی آگاه همچون مردوخ و سران ایلات دیگر و مباشرانی همچون محمدطاهرسلطانی که در نوع خود از دوراندیشی خاصی برخوردار بودند به افعالش نظم و هدفمندی خاصی بدهد؛ اما وی نه تنها از این مشاوره‌ها برخوردار نبود، بلکه این افراد را نیز از خود دور کرد.

۵. مهم‌ترین علتی که زمینه سقوط سردار رشید را فراهم کرد وجود ظن ارتباط وی با اندیشه‌های استقلال طلبانه بود. عباس‌خان سردار رشید، آخرین بازمانده نظام والیان اردلان، در شعبه روانسر و جوانرود، با اتکا بر ایلات جاف توانست به اقداماتی قبل از دوره پهلوی دست بزند که این اقدامات و عرض اندام او در رسیدن به لایه‌های قدرت منطقه سبب شد تا بعد از سرکوب سمیتقو - که قیام وطن خواهانه کردها تلقی می‌شود - او نیز سرکوب شود. در این میان، آنچه به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا واقعاً اقدامات سردار رشید را باید یک قیام استقلال طلبانه کرد تلقی کرد؟ آیا او با انگلیسی‌ها و ترک‌ها ارتباط داشته است؟ آیا او برای استقلال و خودمختاری کردستان با افراد ذی‌نفوذ این موضوع یعنی با شیخ محمودبرزنجی، سیدطه، و سمیتقو ارتباط مؤثر و کاربردی داشت؟ یا نه تمام اقدامات سردار رشید را می‌توان در تلاش او برای احیای حکومت اردلان‌ها توصیف کرد؟ که در این صورت هم دوباره این پرسش‌ها به ذهن متبادر می‌شود که آیا سردار رشید جوان بر مسئله حذف و هضم تمام قدرت‌ها و حکومت‌های محلی و ایلات و عشایر در حکومت ملی که رضاخان با کودتا آنرا نوید می‌دهد اشراف نداشت؟ او تا چه اندازه بر توانایی‌های قومی و ایلی و بستگان نزدیکش آگاهی داشت؟ آیا این میزان، توانایی برآورده ساختن آرزوی او را داشت؟

در جواب این پرسش‌ها ابتدا باید گفت که مهم‌ترین خواسته و آرزوی سردار احیا و تداوم حکومت اردلان‌ها بود که بیشتر یک رویا بود و در این راه هم برای رسیدن به این مطلوب تلاش‌ها و خود نمایی‌های زیادی نشان داد و سعی کرد خود را به دسته‌های قدرت نزدیک سازد، از جمله به سالارالدوله که به‌علت جایگاه قدیمی‌اش در منطقه و

حمایت تمام ایلات منطقه از او انتظار می‌رفت که به قدرت مرکزی چنگ اندازد. سردار، با سالارالدوله همکاری‌های نزدیکی را انجام داد؛ اما به محض اینکه پی برد که او از توان و لیاقت و شایستگی لازم برای رسیدن به قدرت برخوردار نیست کناره گرفت. در ادامه، سعی کرد که خودش تنها مسیر را بپیماید مسیری که در آن جنگ علیه روس‌ها، سرکوب مندومی‌ها و گلباغی‌ها دیده می‌شد. او با پیروزی خود در این نبردها برای خود ضمان مناسبی را برای حکمرانی سنندج به دست آورد که حکومت مرکزی هم او را تأیید کرد. هدف سردار و دولت از این رابطه و تأیید بیشتر این بود که کار به قطع کامل روابط منجر نشود. کاوه بیات در مقاله‌اش علت مدارا و مماشات متقابل را در اختلافات بی‌حد و حصر حکومت مرکزی با ایلات و طوایف منطقه و تلاش ناکام گروه‌های سیاسی منطقه در جذب سردار، و علت دیگر را گرفتاری عمده دولت در صفحات آذربایجان می‌داند (بیات، ۱۳۷۱، ص ۲۷).

واقعیت امر این است که سردار رشید جوان یک والی‌زاده مغرور است که از قرائن به تبار خانوادگی خود افتخار می‌کرد و سعی در احیای آن داشت و از این رهگذر برای رسیدن به این آرزو و خواسته از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. در گیرودار رفتار سردار، ایلات و عشایر مصون نمی‌ماندند. روابط تیره سردار رشید با سردار مقتدر، جعفر سلطان هورامی و بیگ‌زاده‌های جوانرود و تلاش و همراهی امیرمخصوص در کمک به قوای دولتی، همگی از ضعف روابط و نداشتن یک دیپلماسی قوی از طرف سردار برای احیای حکومت اردلان‌ها و حتی اداره آن حکایت می‌کرد. با این اوصاف، او نه تنها از حمایت ایلات منطقه بر خوردار نبود؛ بلکه با وجود این ایلات به دشمن نیاز نداشت. البته، این مسئله حاصل رفتار و نیات او در منطقه بود.

از شواهد و قرائن برمی‌آید که اگرچه در اقوال و گفته‌ها مبنی بر دیدار سیدطه و سردار رشید مباحثی صورت گرفته است، اما هیچ مدرکی در تأیید یا رد آن از سوی محقق یافت نشد. همچنین، در بحث مشارکت سردار رشید با سمیتقو هم گفته می‌شود که این دو ظاهراً روابطی باهم نداشته‌اند یا اگر هم بوده روابط حسنه نبوده است، به نحوی که سمیتقو علاقه‌ای به سردار نداشت و به او کمک نکرد. چراکه او نیز این رویه بی‌اعتنایی را داشته است. اما در مورد شیخ محمودبرزنجی، با پناهنده شدن سردار به سلیمانیه، ملاقات بین آنها صورت گرفته و شیخ به گرمی از او پذیرایی کرد؛ اما نتوانست به سردار کمک کند. حال می‌توان پرسید که سردار چگونه زمانی که دارای ارتباطات عمده و اصلی با جریان‌های استقلال‌طلبی نبوده می‌توان ادعای خودمختاری کردستان بزرگ (در ایران) را داشته باشد؟ متن سخنرانی مفتی، نماینده کردستان، در مجلس ششم، می‌تواند بهترین تأیید بر عدم

رابطه سردار با عوامل بیرونی مؤثر در کردستان باشد. به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین دغدغه سردار رشید احیای حکومت اردلان‌ها بود و در این زمینه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. در این میان، این مسئله مهم است که چرا قیام سردار رشید جزء نخستین برنامه‌های (بعد از سرکوبی سمیتقو) وزارت جنگ قرار گرفت؟ با ورود سرلشکر امیراحمدی و سنجیدن شرایط قدرت سردار و آگاهی از روابط سردار رشید با سایر ایلات منطقه، زمینه‌های اقدام بر علیه او آغاز شد. امیراحمدی، سعی در ایجاد و برقراری امنیت و گرفتن زهرچشم از ایلات و هموار کردن شرایط برای اجرای رکن اول از سیاست عشایری یعنی خلع سلاح عشایر داشت اما اقداماتش موجب ایجاد هرج و مرج و بی‌نظمی در منطقه شده بود و در تمام این مراحل ذهنیت استقلال‌طلبی کردها بر فکر نظامیان و سیاستمداران حکم شد و از آن به‌عنوان بهترین توجیه در اعمال سیاست سرکوب استفاده می‌کردند. با وجود این، نه تنها سردار نتوانست به اجرای طرح خام و بدون برنامه خود یعنی احیای اردلان‌ها پردازد، بلکه شرایطی را فراهم ساخت که قدرت محدود خود را در شالی‌آباد و روانسر نیز از دست داد و دیگر هیچ‌گاه نتوانست به آنجا بازگردد و سال‌های سختی را در فقر و تبعید گذراند.

منابع

اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، ۷۱۰۰-۲۴۰
اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، سال ۱۳۰۱- کارتن ۴۷، پرونده ۱۱ صفحه ۵۵
سند به تاریخ ۹ حوت ۱۳۰۱.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام) d۴-k۵۸-j۲۸-p۲-۳۶، ۳۵، ۳۴، ۰۰۳۴، سند به تاریخ ۱۳۰۲/۲/۲۱
d۴-k۵۸-j۲۸-p۲-۳۶، ۳۵، ۳۴، ۰۰۳۴، سند به تاریخ ۱۳۰۲/۳/۱۷

روزنامه‌ها

قشون، سال دوم، شماره ۱۵، سال ۱۳۰۲، ص ۴ و ۳.

مذاکرات مجلس

لوح فشرده مذاکرات مجلس، دوره ششم مجلس ملی، جلسه ۸۵، صفحه ۸۵

کتاب‌ها

بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷). *شرفنامه تاریخ مفصل کردستان* (ولادیمیر ویلیلا مینوف زرنوف، کوششگر). تهران: اساطیر.

بیات، کاوه (۱۳۷۱). عباس خان سردار رشید و کردستان (۱۲۹۴-۱۳۰۴)، گنجینه اسناد، ۵ و ۶، ۳۴-۲۰
حیدری، فریده و سیروس محبی و سعیدیه حیدری (۱۳۹۰). تعامل و تقابل اردلان و جاف در دوره ی
قاجاریه، کتابچه اولین همایش اردلان شناسی. سنندج: دانشگاه کردستان.
داواشی، احمد (۱۳۸۹). دیوان میرزا احمد داواشی (حسین محمدی، گردآورنده). تهران: نشر احسان.
سجادی علاءالدین (۱۳۷۹). تاریخ جنبش های آزادی بخش مردم کرد (احمد محمدی، مترجم). تهران:
احمدی محمدی.
سلطانی، محمد طاهر (۱۳۸۴). خاطرات سلطانی از قصر شیرین تا قصر قجر (محمد علی سلطانی، کوششگر).
تهران: سها.
سلطانی، محمد علی (۱۳۸۱). ایلات و طوایف کرمانشاهان (ج ۲ و ۳). تهران: سها.
مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۷۹). تاریخ کرد و کردستان و توابع. تهران: کارنگ.
یکرنگیان، میر حسین (۱۳۸۳). سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰. تهران: خجسته.

